

"دیپلوماسی" یا انتخاب سیاسی؟

کومه له جدید در "شکافهای منطقه‌ای"

منصور حکمت

در شماره دی ماه نشریه جهان امروز مقاله کوتاهی از آقای عمر ایلخانی زاده به چاپ رسیده که حاوی نکات بسیار مهمی است. مطلب ایشان ظاهراً در پاسخ به مقاله من در انترناسیونال، شماره ۱۹، نوشته شده است. من آنجا به نمونه‌هایی از برخورد سطحی و نابالغ سازمانهای باصطلاح چپ به بحث احتمال لبنانیزه شدن شرایط در ایران اشاره کرده بودم. بنظر من نه فقط کسانی که خود را چپ و سوسیالیست و فعال سیاسی میدانند، بلکه هر آدمی در دنیای امروز که یک جو عقل داشته باشد و دلش برای خودش و هموعانش بسوزد منطقاً باید راجع به احتمال این دورنمای تاریک فکر کند و نظر داشته باشد. اما همانطور که آنجا هم نوشتم، از قرار این انتظار بیجایی از "چپ" است.

بهرحال آقای ایلخانی زاده در نوشته اخیرش وارد این بحث نشده و آن چند پاراگرافی هم که مقدماتاً در افشای "نیات" ما در طرح این مبحث نوشته است، همان بهتر که ندیده گرفته شود. ارزش نوشته ایشان در این است که سوال مهمی را که مدت‌هاست بالای سر سازمانشان چرخ میزند علناً و با صراحت جلوی خود گذاشته و سعی کرده به آن جواب بدهد. صورت مساله اینست: چه چیزی این وارونگی و این موقعیت غیر قابل هضم در روابط سیاسی و عملی کومه‌له امروز با دولتها و نیروهای سیاسی منطقه را توضیح میدهد، از یک طرف دوستی و سازش و سکوت در قبال دولتها و نیروهای ارتجاعی منطقه، و در مورد احزاب ملی و عشیرتی کرد حتی حمایت سیاسی علنی از آنها، و از طرف دیگر، موضع نفی گرایانه و در موارد زیادی حتی خصمانه در برابر حزب کمونیست کارگری عراق.

عمر ایلخانی زاده تلاش نمیکند این تصویر از مناسبات کومه‌له امروز در منطقه را از نظر عینی رد کند. برعکس، آن را توجیه میکند، و نه فقط این، بلکه این موقعیت را نشان قدرت سازمان خود جلوه میدهد و مایه مباهات اعلام میکند.

بنظر من بحث آقای ایلخانی زاده در توجیه این موقعیت، ضعیف و خودفریبانه است. در جوابیه آقای ایلخانی زاده بروشنی میتوان دید که این "عوضی گرفتن" دوست و دشمن، تصادفی نیست، از سر بیدقتی نیست، یک انتخاب آگاهانه کومه‌له امروز است، اجبار یا اشتباهی در کار نیست. ایشان مینویسند:

بر کسی پوشیده نیست که کومه‌له هم با احزاب سیاسی در کردستان ایران و عراق و هم با دولت عراق روابط سیاسی و دیپلماتیک معینی دارد و این امر به هیچوجه تازگی ندارد و حتی قبل از تشکیل حزب کمونیست و قبل از ایجاد یک رابطه دیپلماتیک با دولت عراق، شما و سازمانتان (ا.م.ک.) از آن مطلع و با آن موافق بوده اید. بعدها نیز در حزب کمونیست شما از این رابطه دفاع مینمودید. این رابطه بر اساس حفظ اصول و پرنسپهای

انقلابی و بر مبنای تعادل قوای منطقه ای تنظیم شده است. کومه له بعنوان یک نیروی اجتماعی و دخیل در فعل و انفعالات منطقه تاکنون توانسته است به شیوه ای اصولی و قابل دفاع این روابط را حفظ نماید و هم در عین حال از امکانات دو رادیوی کمونیستی... و حضور تشکیلات علنی و نظامی برخوردار باشد. تنها محدودیتی که ما در قبال این امکانات بر خود تحمیل کرده ایم محدودیت در تبلیغات بوده و این امری است که سالهاست... علنا اعلام نموده ایم تا هیچ ناروشنی در حد و حدود این روابط باقی نماند. تا زمانی که کومه له بتواند با حفظ پرنسیپهای کمونیستی و به نفع جنبش انقلابی از این تضادها و شکاف های منطقه ای بهره میگیرد و همچنانکه تاکنون عملا نشان داده است علنی، سربلندانه و قطعاً با حفظ پرنسیپهای انقلابی حاضر به ادامه این روابط خواهد بود و لاغیر."

این پاسخ دو عیب اساسی دارد:

۱- ایشان تلاش میکنند که مساله را به یک رابطه فنی - تدارکاتی (دیپلوماتیک!) با رژیم عراق و فقط عراق محدود جلوه بدهد و حمایت سیاسی سازمان خود از احزاب ارتجاعی کرد در کردستان عراق را، که در تبلیغات اینها "دولت" کرد نام گرفته اند، از تصویر بیرون بگذارد، به این امید که به این ترتیب سقوط سازمانش به یک سیاست راست و آشکارا ناسیونالیستی در ۵ سال اخیر (دوره پس از جنگ خلیج و تشکیل "دولت کرد") را پرده پوشی کند. حال آنکه با حاد شدن اوضاع سیاسی عراق و کردستان و برجسته شدن صفتبندی های سیاسی و طبقاتی در این کشور، زشتی انتخاب سیاسی این سازمان در صحنه سیاسی عراق و منطقه به زمخت ترین شکل عیان شده است. آنچه شاهدیم یک راست روی آشکار سیاسی است که ربط خاصی به مقوله "دیپلوماسی" ندارد.

۲- مشکل اینجاست که پای خود "دیپلماسی" رابطه با عراق هم بشدت میلنگد و با این نوع فرمول ها قابل دفاع نیست. دفاعیه آقای ایلخانی زاده از رابطه با عراق حتی در همان چهارچوب خام اندیشانه ای که ایشان به مساله میدهد، ربطی با حقیقت و واقعیت عملی در منطقه ندارد. توضیحات ایشان نه فقط بر معضل واقعی امروزشان سرپوش میگذارد، بلکه تاریخ واقعی حزب کمونیست ایران و پرنسیپها و اصول کمونیستی ای که برای سالها بنیاد آن حزب را تشکیل میداد لوث میکند.

در این نوشته میخواهم تناقضات و ضعف دفاعیه آقای ایلخانی زاده را خاطر نشان کنم و یکبار دیگر غیر قابل دفاع بودن موقعیتی را که این دوستان خود را در آن گرفتار کرده اند، و با روایت آقای ایلخانی زاده ظاهراً متأسفانه شروع کرده اند که از آن لذت هم ببرند، گوشزد کنم. در انتها، به یک سوال مشخص آقای ایلخانی زاده در مورد علت اطلاق "کومه له جدید" به سازمان ایشان هم پاسخ خواهم داد.

پیداست که روایت آقای ایلخانی زاده از رابطه کومه له با دولت عراق و احزاب ملی کرد یک دفاعیه عام و جهانشمول و مستقل از اوضاع کنکرت است. فرمول ایشان نه فقط تغییرات بنیادی ای را که در کلیه فاکتورها و شرایط دخیل در مساله در طول این دوران بوجود آمده یکسره ندیده میگیرد و لاجرم میتواند برای توجیه هر نوع مناسباتی در آینده هم بکار برود، بلکه به خودی خود به هیچیک از تک دوره های این یک و اندی دهه کاربست ندارد. ایشان متوجه نیست (یا باید بگویم ترجیح میدهد نباشد) که در طول این ۱۳ سال فاکتورهای زیادی تغییر کرده اند و مراحل مختلفی طی شده اند. موقعیت مادی کومه له، نحوه استقرارش در منطقه، نوع رابطه اش با این دولتها و احزاب، دامنه محدودیتهای تحمیلی و ابعاد وابستگی، رابطه این دولتها و احزاب با مردم عراق، وضعیت خود جامعه عراق، رابطه و دامنه برخورد کومه له با مردم عراق، جایگاه عراق در ذهنیت سیاسی مردم چه

در منطقه و چه در سطح بین المللی، رابطه این دولتها و احزاب و نیروها باهم و غیره و غیره به شدت به نسبت ۱۳ سال قبل تغییر کرده است. قریب یک و نیم دهه از ورود کومه‌له به قلمرو "دیپلوماسی" میگذرد و چشم بستن به تغییرات اوضاع عینی و ماهیت و محتوای مناسبات متقابل نیروها در منطقه در این سالها، نشان سطحی گری است.

رابطه با عراق

اولین تماس کومه‌له با عراق نه ربطی به ایجاد رادیو داشت و نه به کسب امکانات ایجاد تشکیلات علنی و اردوگاههای نظامی. دفاعیه آقای ایلخانی زاده کلا به دوره اول رابطه با عراق، که تا رسیدن نیروهای جمهوری اسلامی به مرزها در سال ۶۲ را در بر میگیرد، بی‌ربط است. وقتی اولین تماس کومه‌له با عراق صورت گرفت، مقر مرکزیت کومه‌له نه در چند کیلومتری سلیمانیه، بلکه در چند کیلومتری بوکان بود. شهر بوکان و بخش اعظم راهها و مناطق روستایی و تعداد زیادی از شهرکهای کردستان در دست پیشمرگان بود. مرکزیت و همه اردوگاههای کومه‌له در خاک ایران بود و حتی برخلاف حزب دموکرات، نزدیک مرز عراق هم نبود. هنوز رادیویی در کار نبود و برای برقراری رادیو و استقرارش نیازی به تماس با عراق نبود. رادیوی کومه‌له، چند ماه بعد با امکانات خود سازمان و در خاک ایران کار خود را شروع کرد و تا ماهها بعد به همین صورت ادامه داد. بقاء رادیو در این دوره به هیچ نوع مناسباتی با عراق وابسته نبود.

هدف از تماس اولیه با عراق در اساس دریافت اسلحه برای ایجاد توازن تسلیحاتی بیشتر در جنگ با رژیم اسلامی و در درجه بعد برخورداری از امکانات تخصصی تر پزشکی بود. بعدها امکانات ارتباطاتی، نظیر امکان تماس و تردد به اروپا و غیره به این نیازها اضافه شد. "تعادل قوای منطقه ای" (که معنی آن بر من مجهول است)، "برخورداری از رادیو و حضور تشکیلات علنی و نظامی" مطلقا جایی در تعریف این مناسبات نداشت. از سوی دیگر، کومه‌له برای دریافت این کمکها نیاز به هیچ سازشی نداشت. تبلیغات علیه عراق، در آن مرحله بهرحال جایگاه خاصی در تبلیغات کومه‌له نداشت و لذا کاهش دامنه آن محدودیت و سازش قابل لمسی محسوب نمیشد. رژیم عراق تهدید نظامی و امنیتی خاصی برای کومه‌له نمیتوانست ایجاد کند. مضمون رابطه با عراق در این دوره دریافت بدون قید و شرط اسلحه و مهمات و امکانات مادی بود. البته باید گفت که اسلحه و امکانات دریافتی از عراق تنها بخش بسیار ناچیزی از نیازهای کومه‌له را برآورده می کرد و کومه‌له اساسا متکی به کمکهای مادی خود مردم بود. بهررو در این دوره "دیپلوماسی" برای کومه‌له به معنی سازش و سکوت و باج دادن به هیچ نیرویی نبود.

از اوضاع آن روز، تا شرایط امروز و اوضاع مورد مباهات آقای ایلخانی زاده، تمام این فاکتورها گام به گام و بارها دستخوش تغییر شده اند. برای کسی که قصد خودفریبی نداشته باشد، یک لحظه تعمق برای درک این مساله کافی است. بگذارید فهرست وار فقط نقطه عطف های مهم تر را ذکر کنم.

رسیدن جمهوری اسلامی به مرزها: این تحول باعث شد مقرهای مرکزی ما به داخل خاک عراق منتقل شود. این یک وضعیت کاملا جدید بوجود آورد. از یکسو موجودیت اردوگاهی تشکیلات به رضایت عراق وابسته شد، از طرف دیگر کومه‌له برای اولین بار مستقیما با مردم عراق و کردستان در تماس روزمره قرار گرفت. مرزبندی با سیاستهای دولت عراق و احزاب کرد، گام به گام ضروری تر شد و سکوت زیانبارتر و غیر اصولی تر. فشار عملی

دولت عراق و احزاب کرد و قابلیتشان در ایجاد مزاحمت افزایش پیدا کرد. امکانات کومه‌له برای اعلام بیطرفی، موضع نگرفتن و حفظ تعادل دیپلماتیک دائما کمتر و کمتر شد. بهای سیاسی اردوگاه داشتن در خاک عراق و "برخورداری از امکانات" گام به گام گزاف تر میشد.

ختم جنگ ایران و عراق: اردوگاهها کم کم به عمق کردستان عراق منتقل شدند و زیر مناطق تحت کنترل نظامی عراق قرار گرفتند. نقل و انتقالات نظامی عملا به اجازه عراق منوط شد و آزادی عمل تشکیلات در اعزام نیرو به داخل ایران محدود شد. اردوگاهها سنگین بار و بشدت پرخرج شدند و بعضا به شهرکهای عظیم پناهندگان تبدیل شدند که کومه‌له بار سنگین تامین معاش و زیستشان را برعهده داشت. فعالیت نظامی کاهش یافت. وابستگی مالی تشکیلات افزایش یافت. اجازه استقرار اردوگاهی و امکانات مالی و وسائل زیستی، در لیست مطالبات کومه‌له بالاتر از اسلحه و مهمات قرار گرفت. دست رژیم و ارتش عراق برای محدود کردن فعالیت تشکیلات و اعمال فشار بر آن به مراتب بازتر شد.

بالا گرفتن جنگ دولت عراق با احزاب ملی کرد پس از شکست مذاکرات: موقعیت از نظر امنیتی باز هم دشوارتر شد. تردد ارتش عراق و سازمانهای کرد، و حتی سپاه پاسداران در مناطق استقرار اردوگاههای ما شدت پیدا کرد. حفظ موازنه و سیاست عدم دخالت در "امور داخلی عراق" به مراتب دشوارتر شد. بعنوان نمونه فقط برای ارباب کومه‌له و دور کردنش از اپوزیسیون کرد عراق، رژیم عراق اردوگاههای ما را در چند نوبت بمباران کرد. تنها در یک مورد بمباران شیمیایی اردوگاه مرکزی کومه‌له، بیست و سه تن از برجسته ترین و قدیمی ترین فعالین ما جان خودشان را از دست دادند. بمباران شیمیایی مردم حلبچه گواه مهم دیگری بود بر این حقیقت که رابطه با عراق به یک وزنه سنگین بر پای تشکیلات تبدیل شده و باید سریعا از آن خلاص شد.

و اینها تازه مقدمه تغییر بنیادی اوضاع بود. عوامل جدیدی به سرعت کل تصویر را زیر و رو کرد:

اعتلای جنبش کمونیستی در عراق: نفوذ سیاسی کمونیسم کارگری و حزب کمونیست ایران در عراق و بویژه در کردستان فاکتور جدید و فوق العاده مهمی بود که طرح شد و میبایست در تعیین موقعیت در قبال رژیم عراق و احزاب کرد به حساب بیاید. رابطه ما با این کمونیسم نوحاسته عراق، و با دشمنان سیاسی و طبقاتی اش، چه دولت عراق و چه احزاب کرد که کمر به خفه کردنش بسته بودند، یک بعد کاملا جدید به معضل "دیپلوماسی" داد. محافل کمونیست نزدیک به حزب تشکل میشدند، تماس میگرفتند و بعضا توسط رژیم عراق دستگیر و سرکوب میشدند. گرفتن ظاهر بیطرفی، برقراری رابطه صرفا پنهانی با این جریانات و سکوت در برابر اقدامات ارتجاعی رژیم عراق علیه آنها دیگر غیر ممکن میشد.

جنگ خلیج: جنگ خلیج توجه افکار عمومی را متوجه رژیم عراق و اوضاع جامعه عراق کرد. جایگاه رژیم عراق در تبلیغات و ادبیات سیاسی یک جریان حاضر در منطقه دیگر نمیتوانست نظیر گذشته بماند. تا پیش از جنگ خلیج اظهار نظر درباره ماهیت رژیم عراق لزوما در دستور سازمانهای غیر عراقی نبود. اما پس از آن مساله عراق و رژیم صدام حسین، درست مانند اوضاع فلسطین، اسرائیل، سومالی، یوگسلاوی و غیره به یک مساله بین المللی تبدیل شد که هر سازمان جدی سیاسی میبایست درباره آن موضع بگیرد. رابطه با عراق (در واقع ضربه پذیری در برابر اقدامات انتقام جویانه عراق) سکوتی را به کومه‌له و حزب کمونیست ایران تحمیل میکرد که از نظر سیاسی دیگر قابل ادامه نبود.

هجوم رژیم عراق به کردستان بعد از جنگ خلیج و آوارگی میلیونی مردم کردستان: این بنظر من میخ آخری

بود که به تابوت "رابطه با عراق" کوبیده شد. برای سازمانی که داعیه تعلق به حق طلبی مردم کردستان را داشت، برای سازمانی که در یک گوشه دیگر منطقه پرچم رفع ستم ملی را بلند کرده بود، نظاره گر خاموش چنین جنایاتی ماندن نمیتوانست بیش از این توجیه پذیر بماند.

با فرمول سطحی آقای ایلخانی زاده ("رادیو و اردوگاه در ازاء تبلیغات کمتر") حتی ۵ دقیقه از این تاریخ را نمیشود توضیح داد و هیچکس هم در رهبری آن حزب هرگز چنین تبیین بی محتوایی از مساله بدست نداد. واقعیت اینست که "دیپلوماسی" منطقه ای کومه له در طول قریب یک دهه تا مقطع جدایی ما با یک تناقض رو به تعمیق روبرو بود. در حالی که دخالت مستقیم و همبستگی علنی با طبقه کارگر و کمونیسم در عراق و کل کردستان روز به روز به یک وظیفه مبرم تر تبدیل میشد، اوضاع مادی و استقرار تشکیلات، آن را برعکس هرچه بیشتر زیر منگنه دولت عراق و جریانات ارتجاعی قرار میداد و آزادی عمل آن را هرچه بیشتر کاهش میداد. تضاد میان "روابط دیپلماتیک" هر روز مقید کننده تر از یک سو، و وظایف سیاسی رو به گسترش و نیاز روزافزون تشکیلات به دخالتگری از سوی دیگر، هر دو برجسته تر میشد. روندی که با سیاست دریافت کمک تسلیحاتی بی قید و شرط برای نبرد با رژیم اسلامی آغاز شده بود، مرحله به مرحله، به پذیرش قیود و شروط هرچه بیشتر برای حفظ امنیت خود منجر شده بود. این وضعیت قابل ادامه نبود و ادامه هم نیافت. جدایی چپ و راست این بن بست را شکست.

فرمول آقای ایلخانی زاده تبیین ما در رهبری آن حزب نبود. هیچکس در آن رهبری اینقدر ساده اندیش یا خودفریب نبود. فاکتور اصلی در محاسبات ما از مدتها پیشتر، از مقطعی که اردوگاههای ما دیگر به پشت خط جبهه عراق در جنگ با ایران منتقل شد، در درجه اول خنثی کردن توطئه های رژیم عراق و همه جریانات و نیروهای ارتجاعی و اجتناب از درگیری با آنها بود، تا زمانی که تلاش کمونیستهای کومه له برای یک سازمانیابی نوین بر یک مبنای سیاسی متفاوت حول سازمانهای حزبی و کارگری در شهرها، به ثمر برسد و ضربه پذیری افراد و امکانات تشکیلاتی در خاک عراق رفع بشود. هرگز در آن حزب ما این تماسها و مناسبات و مانورها و باج دادن ها را نشان قدرت و علامت "وزنه سیاسی" خود و مایه مباهات ندیدیم. بلکه نشان ضعف و محدودیت خود، گواه عدم اتکاء کافی مان به نیروی مادی و واقعی حزب در شهرهای کردستان و سنگین بودن پشت جبهه اردوگاهی مان میدیدیم. برخلاف تبیین آقای ایلخانی زاده، آن حزب در این مناسبات جا خوش نکرده بود، بلکه در تلاش دائمی برای خلاصی از آن بود. صحبت من البته از رهبری و خط مشی حاکم حزب در آن دوره است، نه جناح راست که هرگز تا مقطع جدایی نفوذ قابل اعتنایی در بالای آن حزب نداشت. پیچیدگی ها و تضادهای رابطه با عراق یک مشغله مهم و همیشگی رهبری آن تشکیلات و موضوع زنده و دائما مورد بحث بود. فرمول جناح راست و تلقی آن از ماهیت کومه له و اساس مناسباتش دقیقا همین بود که آقای ایلخانی زاده امروز بیان میکند. این فرمول آن تاریخ و آن اصول را نمایندگی نمیکند.

اختلاف چپ و راست

آقای ایلخانی زاده سعی میکند از من هم برای فرمول خود تائیدیه بگیرد. اما نقل قول ضمنی ایشان از مکالمه من و رفیق ابراهیم علیزاده در اولین دیدارمان در سال ۶۰ قبل از تشکیل حزب، و اظهار اینکه من در

حزب کمونیست از "این" رابطه دفاع می‌کردم، کمکی به ایشان نمی‌کند، و حتی برای بحث ایشان مضر است، چون در را بر روی بازگویی همه حقیقت و رجوع به کل کشمکش سیاسی و فکری ای که بر سر موقعیت کومه‌له در منطقه و نوع روابطش با نیروهای سیاسی و اجتماعی در ایران و عراق در طول آن دوران در درون حزب کمونیست ایران جریان داشت باز میکند. آقای ایلخانی زاده فراموش میکند (یا دوست دارد فراموش شود) که نگرش ایشان به ماهیت کومه‌له و مناسباتش در منطقه و روابط به اصطلاح دیپلماتیکش با دولت عراق و نیروهای ارتجاعی کرد، نگرش جناح راست و ناسیونالیستی آن حزب بود که در تک تک نقطه عطفهای آن سالها در برابر خط مشی کمونیستی رهبری حزب قرار گرفت و در تک تک این تقابلهای شکست خورد.

اختلاف نظر چپ و راست بر سر رابطه کومه‌له با عراق، انعکاسی از اختلاف بر سر تلقی هر یک از ماهیت سیاسی و اجتماعی کومه‌له و استراتژی آن در کردستان بود. جناح راست، در سیمای کومه‌له رونوشت چپ‌گرای حزب دموکرات را میدید. سازمانی اساساً متکی بر مبارزه پیشمرگانه، حضور نظامی و یا حفظ تصویر نظامی خویش، که منتظر است با بحران و تلاشی جمهوری اسلامی وارد شهرها بشود و مقرها و کمیته‌های خود را دایر کند و امور را بدست بگیرد. کاری که آقای طالبانی کرد. اردوگاه نظامی و رادیو (که باید حضور و ادامه کاری تشکیلات را به مردم گوشزد کند و نام آن را سر زبانها نهد) اساس این استراتژی است. برای حفظ این دو رکن موجودیت سازمان هر بهایی را میشد داد و هر شرایطی را میبایست به جان خرید. شیوه دیگری از مبارزه در کردستان برای این جریان قابل تصور نبود. چپ در مقابل، کومه‌له را یک سازمان کمونیستی، سازمانگر و متکی به نیروی عظیم کارگران در شهرهای کردستان میدید. کومه‌له جناح چپ جنبش ملی و کپی آتشی مزاج حزب دموکرات نبود، یک سازمان کمونیستی بود که ستون اصلی موجودیتش را میبایست در شهرها و کانونهای کارگری کردستان بسازد. مسلح بودن و مبارزه مسلحانه، یک بعد حیاتی مبارزه کومه‌له بود، اما هویت کومه‌له نبود و شکل پیشمرگانه تنها شکل تداوم این بعد مبارزه نبود. اردوگاهها تنها شکل موجودیت و بقاء سازمان محسوب نمیشدند.

شکاف چپ و راست حول مساله رابطه با عراق از پلنوم دهم کمیته مرکزی حزب کمونیست بلافاصله پس از ختم جنگ ایران و عراق، که در آن قطعنامه ای مبنی بر کاهش وابستگی به عراق و تقویت استقلال عمل تشکیلات تصویب شد، آغاز شد. با رسیدن این قطعنامه به تشکیلات کردستان، جناح راست ناسازگاری و تحریکات علیه رهبری حزب را شروع کرد. این تحریکات که در ادامه خود از جمله علنا حول شعار "میخواهند رابطه با عراق را تخریب کنند" سازمان یافت، نهایتاً حتی (با شرکت فعال خود جناب ایلخانی زاده) شکل یک کودتای تشکیلاتی علیه ما را بخود گرفت. این حرکت، همانطور که خیلی‌ها مطلعند، توسط جناح چپ حزب خنثی شد و در پلنوم شانزدهم به کنار گذاشته شدن ایشان و چند نفر دیگر از کمیته مرکزی حزب کمونیست و کمیته مرکزی کومه‌له منجر شد. همه این مباحثات و کشمکشها، که بحث موقعیت و مناسبات کومه‌له در منطقه گوشه ای از آن بود، وسیعاً مستند و مکتوب است. نه فقط خود آقای ایلخانی زاده به این اسناد دسترسی دارد، بلکه گوشه‌هایی از این اسناد و مباحثات در همان زمان از طرف حزب کمونیست و بعدها حزب کمونیست کارگری منتشر شده است.

همانطور که گفتم از نظر رهبری حزب و کل گرایش چپ رابطه با عراق کمابیش به انتها رسیده بود و اقدامات گسترده ای برای تغییر ریل فعالیت کومه‌له، علی‌رغم تخطئه‌گری‌ها و منفی‌بافی‌های راست ناسیونالیست، در

جریان بود. اما با جدایی چپ و تشکیل حزب کمونیست کارگری مساله بطور ریشه ای تری حل شد. اکثریت قریب به اتفاق رهبران حزب کمونیست ایران و کومه‌له، و اکثریت عظیم کادرها و اعضاء آن حزب، این رابطه را گسستند. در حزبی متشکل شدند که کوچکترین محدودیتی در بیان حقیقت، در دفاع از طبقه خویش در عراق و در همبستگی با کمونیستهای این کشور نپذیرفته است. آنها با یک گام بلند خود را از آن مناسبات خلاص کردند تا بتوانند در یکی از حساس ترین دوره ها در منطقه سخنگوی کارگر و کمونیسم و مدافع سازش ناپذیر مردم شریف و زحمتکش در برابر رژیم ارتجاعی عراق و احزاب ارتجاعی کرد باشند. حقیقت اینست که این راه بروی آقای ایلخانی زاده و دوستانشان هم باز بود و آنها خود نخواستند به آن گام بگذارند. هر کس که کوچکترین احترامی برای حقایق تاریخ حزب کمونیست و کومه‌له قائل باشد میفهمد که آقای ایلخانی زاده و سازمانشان، و "دیپلوماسی" شان، دنباله تاریخ حزب کمونیست و مناسباتش در منطقه نیستند. آنچه ادامه منطقی آن تاریخ و آن پراتیک و سند حقایق و اصولیت آن است، اقدام پیکره اصلی آن حزب، از بالا تا پائین، در ختم آن مناسبات است. آن جنبش حزبی، آن خط مشی سیاسی، آن رهبری، آن کادرها و فعالینی که حزب کمونیست و کومه‌له قدیم را میساختند، دوران "دیپلوماسی انقیاد" را بی هیچ ابهامی پایان دادند. رابطه امروز آقای ایلخانی زاده و سازمانشان با دولت عراق نه به توصیه یا تائید ما، بلکه علیرغم مخالفت ما، علیرغم هشدار ما و برخلاف راه پیشنهادی ما صورت گرفته است. این وضعیت نه امتداد روابط پیشین کومه‌له کمونیست در منطقه، بلکه یک انتخاب مجدد و آگاهانه از جانب کومه‌له جدید، تحت شرایط سیاسی و اجتماعی کاملاً متفاوتی است و در همین چهارچوب هم باید از آن دفاع کنند.

بهرحال گذشته هرچه بود، امروز دیگر رابطه با عراق در حکم یک بمب ساعتی برای کومه‌له است که عقل سلیم حکم میکند که خود را از آن به سرعت خلاص کنند. رابطه کومه‌له امروزی با احزاب ملی کرد در عراق نهایتاً بر یک تائید و نزدیکی سیاسی متکی است. اتحادیه میهنی و "دولت" نافرجام طالبانی - بارزانی بطور مشخص از نظر اینها پدیده‌هایی مثبت و پیشرو تلقی میشوند. اما روشن است که رابطه با عراق از جنس کاملاً متفاوتی است. نزدیکی و سمپاتی سیاسی ای در کار نیست. برای آقای ایلخانی زاده و دوستانشان، همانطور که ایشان تاکید میکنند، این صرفاً یک معامله مادی است. چیزی میدهند و چیزی میگیرند. اما حتی در یک چهارچوب معاملاتی هم باید توجه کنند تاثیرات این رابطه از نظر سیاسی برای سازمانشان، هر قدر هم حاضر باشد سرش را پائین بیاندازد، دیگر میتواند بشدت مخرب باشد. کردستان عراق در آستانه تحولات سیاسی مهمی است. کومه‌له جدید در تقابل بعدی رژیم عراق و مردم کردستان کجا خواهد ایستاد؟ این فقط یکی از دهها سوال است.

احزاب ملی و "دولت" کرد

همانطور که گفتم، رابطه کومه‌له با عراق علیرغم معنا و عواقب سیاسی مخربی که میتواند برای این دوستان در بر داشته باشد، ماهیتاً رابطه ای سیاسی نیست، بلکه تجاری است. اما رابطه با احزاب ملی کرد امر دیگری است و حمایت سیاسی از این احزاب را نمیتوان پشت فرمول های دیپلماتیک درباره رابطه با عراق پنهان کرد. تبیین دیپلماتیک از رابطه با احزابی نظیر اتحادیه میهنی و قیاده موقت، یک نوآوری چند سال اخیر این

دوستان است. این انعکاسی است از سیاست راست روانه کومه له جدید در برسمیت شناسی این جریانات بعنوان "دولت".

رابطه با احزاب کرد هم در این یک و نیم دهه دستخوش تحولات مهمی شده است. تا قبل از انتقال اردوگاهها به عمق کردستان عراق، رابطه کومه له با سازمانهای ملی کرد نیز سازش و سکوت و تخفیفی در اهداف و تبلیغات کومه له ایجاد نمیکرد. قیاده موقت کنار رژیم ایران به جنگ با کومه له و حزب دموکرات مشغول بود و در تبلیغات تشکیلات هم ارز "جاش" ها قرار میگرفت. اتحادیه میهنی یک سازمان دوست محسوب میشد که اگرچه تشکیلات کومه له بویژه با قرار گرفتن در روند تشکیل حزب کمونیست ایران بطور روزافزونی به شکافهای سیاسی و برنامه ای خود با آن واقف میشد، از آنجا که در حوزه کشوری و اجتماعی مشترکی با کومه له فعالیت نمیکرد، هنوز ضرورتی به مرزبندی علنی با آن، لافل در سطح تبلیغات دیده نمیشد. عقب ماندگی سیاسی و فرهنگی این جریان، برخورد ارتجاعی اش با مردم کردستان عراق، و ضدیتش با تعلق کومه له به حزب کمونیست ایران، اینها نکاتی بود که تشکیلات کومه له را به یک موضع شدیداً انتقادی نسبت به اتحادیه میهنی سوق میداد. اما از نظر علنی، تبلیغاتی علیه اتحادیه میهنی صورت نمیگرفت.

استقرار اردوگاهها در کردستان عراق، بر تنش بین کومه له و اتحادیه میهنی افزود. پیدا شدن یک سازمان مارکسیستی، با مواضع و فرهنگ سیاسی پیشرو در محیط فعالیت اتحادیه میهنی یک عامل آزار دهنده برای این جریان بود. نه فقط در شهرهای کردستان عراق، بلکه در خود صفوف اتحادیه میهنی جریاناتی پیدا شدند که تحت تاثیر کومه له و حزب کمونیست ایران بودند. اما این واقعیت بدواً محافظه کاری بیشتر و اجتناب از تشنج را در دستور کار ما میگذاشت. در بخش اعظم این دوره قیاده موقت هنوز سازمانی بود که کومه له علناً علیه آن بعنوان یک سازمان ارتجاعی تبلیغات میکرد و موضوع هیچ مناسبات "دیپلماتیکی" نبود. هیچ نوع رابطه و مناسبات ویژه ای با سازمانها و دستجات دیگر کرد در عراق و ترکیه وجود نداشت.

اعتدالی سیاسی در کردستان عراق متعاقب جنگ خلیج، صحنه را بکلی دگرگون کرد. جنبش چپ و کارگری که خود را علناً با ما تداعی میکرد به شکل خیره کننده ای رشد کرد و سازمانهای کمونیستی در مقیاس وسیع به جلوی صحنه مبارزه توده ای آمدند. این آن جریانی بود که میبایست مورد حمایت قاطع و علنی ما در صحنه سیاسی عراق قرار بگیرد. در نقطه مقابل، زیر چتر حمایت آمریکا، "دولت" فرمایشی اتحادیه میهنی و قیاده موقت تشکیل شد. واضح بود که صحنه سیاسی کردستان عراق دگرگون شده و معادلات و محاسبات سنتی دیگر نمیتواند مبنای تعیین روابط ما در منطقه باشد. یک انتخاب سیاسی آشکار روبروی همه ما قرار گرفت.

"مر جبا ابوعمار!"

و این انتخاب صورت گرفت. سر کار آمدن "دولت کرد" همزمان بود با جدایی در حزب کمونیست ایران و تشکیل حزب کمونیست کارگری. اختلاف بر سر شیوه برخورد به احزاب ملی و حکومت در حال شکل گیری آنها یکی از نکات اصلی مورد مشاجره میان چپ و راست در آن حزب و یکی از فاکتورهای مهم در جلو انداختن جدایی بود. (رجوع کنید به کتاب "بحران خلیج ..."). جناح چپ، که بعداً اساساً در حزب کمونیست کارگری متشکل شد، خواهان فاصله گرفتن از احزاب ملی کرد بود و مشروعیتی برای آنها قائل نبود. دولت بعدی این

جریانات نمیتوانست مورد تائید ما باشد. حزب کمونیست کارگری در صحنه سیاسی کردستان عراق کنار کمونیستها ایستاد و در شکل گیری حزب کمونیست کارگری عراق نقش با ارزشی بازی کرد. از آن مقطع تا امروز در کل عراق ما تنها کنار یک حزب ایستاده ایم و آن حزب کمونیست کارگری عراق است.

سران کومه له جدید، برعکس، به استقبال حکومت طالبانی و بارزانی شتافتند. آن را به عنوان "دولت" کردستان و نماینده مردم کردستان عراق در صحنه بین المللی به رسمیت شناختند. بند و بست دو جریان طالبانی و بارزانی با یکدیگر و با آمریکا، از بالای سر مردم و بر خلاف هر نوع اعمال اراده مردمی را، ظاهراً به صرف قومیت آنها گامی به پیش تلقی کردند. در این میان قیاده موقت نیز ظاهراً غسل تعمید ترقی خواهانه یافت و مشروعیت سیاسی پیدا کرد. این دوستان نه فقط به عملکرد ضد مردمی و عقب مانده احزاب ملی کرد چشم بستند، نه فقط در قبال تلاشهای این احزاب برای سرکوب کمونیستها ساکت ماندند، بلکه در موارد متعددی با موج تبلیغات هر روزه این جریانات علیه حزب کمونیست کارگری عراق و حزب کمونیست کارگری ایران همنا شدند. عمل اینها یادآور اعلام همبستگی امثال یاسر عرفات با رژیم خمینی در سال ۵۷ است. آنها به نام مردم فلسطین، مهر تائید پای حکومت مرتجع زدنند که برای خفه کردن انقلاب مردم سر کار آمده بود.

این آن وضعیتی است که سران کومه له جدید باید برای مردم توضیح بدهند. دوستان عزیز، لطفاً توضیح بدهید که چرا در مقابل جنایات و زورگویی های این احزاب علیه مردم ساکتید؟ چرا در برابر موج ترور زنان ساکتید؟ چرا دستگیری و سرکوب و گاه حتی قتل کارگران معترض و کمونیست ها (کدام کمونیستها؟!) توسط این جماعات را محکوم نمیکنید؟ چرا توقیف روزنامه کمونیستی بو پیشه وه را محکوم نمیکنید؟ چرا در برابر "فتوای قتل رهبران کمونیست و تائید آن توسط "دولت خودی" ساکت نشسته اید؟ در قاموس شما چه فرقی میان سلمان رشدی و تسلیمه نسرین با ریوار احمد هست که زیانتان را در حمایت از او در برابر ارتجاع هار اسلامی بریده است؟ چرا در برابر خوشخدمتی های "دولت خودی" برای رژیم ایران، که پای آدمکش ها و تروریستهای رژیم اسلامی را علناً به خیابان های سلیمانیه و کوچه بالایی مقر خودتان هم باز کرده ساکتید؟ چرا در شرایطی که حتی فروشندگان دوره گرد دهات کردستان هم این احزاب را "دولت" خطاب نمیکنند، شما مدام از این و آن منبر به حکومت اینها مشروعیت میدهید، آنها را دولت و مسئول امور قلمداد میکنید، به "پارلمان" سقط شده شان تعظیم میکنید، سر گردنه بگیری قیاده موقت لب مرز ترکیه را "بدست گرفتن کنترل گمرکات شمال" نام میگذارید و فراخوان "رسیدگی به وضع مردم" به اینها میدهید؟ چرا تصمیم گرفته اید در این وانفسای سیاسی در منطقه و در متن این تحولات تعیین کننده در تاریخ کردستان و عراق، در نقش مطیع ترین، راضی ترین، مودب ترین و خوشباورترین شهروند "دولت" پا در هوا و سپری شده طالبانی - بارزانی ظاهر شوید؟ چرا پای ورقه هر جریان و جماعتی، چه در عراق و چه در ترکیه، به صرف کرد بودنش امضاء میگذارید؟

"عوضش رادیو داریم" حتی برای بچه های کودستانی هم جواب نیست. حقیقت اینست که این حرکات و بی حرکتی ها ناشی از همراهی سیاسی شما با کسانی است که به خیال خود حکم تیولداری کردستان را از آمریکا و موئتلفین آن گرفته اند. این "دولت" شما یا بهر حال "دولت" مطلوب شماست که آنجا سر کار است. الحق که مرحبا ابوعمار!

"کدام کمونیستها؟"

زمختی این دوستی ها و مردم داری ها و "دیپلوماسی" بازی ها با ارتجاع کردستان عراق صدمبار بیشتر عیان میشود وقتی همزمان با آن خصومت این دوستان را با کمونیستهای کردستان عراق می بینیم. و این خصومت ظاهرا آنقدر علاج ناپذیر و ذاتی است که حتی تکذیب نامه شان هم بی اختیار یک حمله علنی دیگر به حزب کمونیست کارگری عراق از آب در میاید. آقای ایلخانی زاده مینویسد:

"منظورتان کدام کمونیستهاست؟! (!!) طبعاً منظور شما "حزب کمونیست کارگری عراق" است. ... متأسفانه این حزب به آلتی در دست شما تبدیل شده و گذشته از اینکه آنها حضور جدی ای در منطقه ندارند، اساساً موجودیت مستقلی جدا از حزب شما نمیتوانند داشته باشند، تا حدی که کمیته مرکزی ایشان را نیز کادرهای شما اداره میکنند."

یک دنیا انحطاط در این چند سطر هست. بحث عدم "حضور جدی" حزب کمونیست کارگری عراق ابلهانه تر از آن است که بخواهد به خود جناب ایلخانی زاده هم دلداری بدهد. نه فقط نگهبان مقرر کومه‌له که لااقل از بالای بام به محیط کردستان عراق نگاه میکند، بلکه هرکس که فقط اخبار منطقه را درآورد دنبال کند، به این خودفریبی ها و تخطئه گری ها رقت میآورد.

اما مهم تر اینست که نفس چنین تبلیغاتی فوق العاده زننده است. چرا سازمانی که لام تا کام در نقد احزاب ملی و عشیرتی کرد دهان باز نمیکند و به طول و عرضشان که سهل است، به ضدیت شان با مردم هم کاری ندارد، باید راه بیفتد و در رادیو و روزنامه ای که به قیمتی که دیدیم دست و پا کرده تبلیغات کند که حزب کمونیست کارگری عراق "نیرو" نیست؟ چرا نمیشود این رسالت شریف و این امر خیر را به همان دولت مربوطه و جماعت اسلامی و رسانه های ریز و درشت مرتجعین محلی و منطقه ای واگذاشت که از نظر موجودیت کیلواتی و مترمربعی "حضور" بسیار جدی تری از این دوستان دارند؟ چرا میتوان بخاطر حفظ مقرر و رادیو ساکت ماند و بخاطر احترام به کمونیسم در عراق نمیتوان؟ فرض کنیم حزب کمونیست کارگری عراق نیرو نیست و دولت عراق و دولت کرد و حزب الله عراق بیهوده شلوغ میکنند و دهها هزار مردم کردستان عراق اشتباهی به میتینگهایشان میایند، گیریم اینطور باشد، چه کسی گفته باید فقط به زورمندان و زورگویان احترام گذاشت؟ مگر سازمانهای تک سلولی و کاغذی "اتحاد چپ کارگری"، از جناح سازنده حزب رنجبران تا آخرین خس و خاشاک باقی مانده از سنت فدایی - راه کارگر چقدر نیرو هستند یا کجا "حضور" دارند که جناب ایلخانی زاده و دوستانش از شرکت بعنوان ناظر در جمعشان به وجد آمده اند؟ مگر انشعابیون "رهبری انقلابی حزب دموکرات" چقدر نیرو بودند یا بالاخره شدند که آن توجه و انرژی کومه‌له آنروز و بخصوص خود همین دوستان را بخود اختصاص دادند؟

"پاسپورت لطفا!"

واقعیت بسادگی اینست که حزب کمونیست کارگری عراق، و جریان کمونیسم کارگری بطور کلی، یک نیروی سیاسی بسیار جدی در منطقه است و آقای ایلخانی زاده و سازمانشان چون با آن مخالفند علیه آن تبلیغ و تحریک میکنند. و در این تبلیغات متأسفانه به عقب مانده ترین و سست ترین عواطف در جامعه کردستان چنگ میزنند و با مرتجع ترین نیروها همصدا می شوند. به همین چند سطر افتخار آفرین ایشان نگاه کنید. میفرمایند

حزب کمونیست کارگری عراق آلت دست بیگانگان است. از بین تمام مردم عالم، جناب ایلخانی زاده و شرکاء این وظیفه پر افتخار را برعهده گرفته اند که از کورش مدرسی و رحمان حسین زاده، اعضای رهبری هر دو حزب ایران و عراق، پاسپورت و تابعیت عراقی مطالبه کنند. ظاهراً قرار است این تبلیغات خون ملی و میهنی را در رگهای مردم به جوش بیاورد و از حزب کمونیست کارگری عراق بیزارشان کند. واقعا خجالت آور است. ببینید در ظرف ۴-۵ سال از کجا سر در آورده اند. عجبا که نمیفهمند دارند به نقطه قدرت ما حمله میکنند. ۵ سال تمام عین همین تحریکات توسط "دولت کرد" و محافل مرتجع، محبوبیت حزب کمونیست کارگری عراق را صد چندان کرده. این باعث افتخار همه ما در هر دو حزب کمونیست کارگری در ایران و عراق است که هویت سیاسی و تعلق تشکیلاتی مان معیار ملی و قومی و کروموزومی ندارد. اگر جناب ایلخانی زاده هم بخواهد عضو هریک این احزاب بشود نه خودش را تست میکنند، نه محل تولدش را میپرسند، نه آزمایش زبان از او میگیرند و نه پاسپورتش را چک میکنند. این یک جریان کمونیستی کارگری در کل منطقه است که سند هویتش تعلق طبقاتی و آرمانهای اجتماعی اش است. همین باعث شده که در کردستان پیشروترین بخش جامعه گرد این حزب حلقه بزند و به آن امید ببندد. دنیای قوم پرستی و جهالت ملی البته وجود دارد، اما حزب کمونیست کارگری عراق با کمال میل "حضور جدی" در آن را به جناب ایلخانی زاده و شرکاء واگذار کرده است.

بهرحال رابطه کومه له جدید با حزب کمونیست کارگری عراق قابل دفاع نیست. توصیه من به مسئولین این سازمان اینست که بجای اینکه "لجبازی" با ما در حزب کمونیست کارگری ایران و یا خودشیرینی برای امام جلال را مبنای تعیین سیاستشان در حومه سلیمانیه قرار بدهند، واقعیات ابژکتیو منطقه را برسمیت بشناسند، با حزب کمونیست کارگری عراق دوستی کنند و به آن احترام بگذارند. این روش برای کسانی که خود را چپ میدانند پسندیده تر است. و چه بسا بالاخره این حزب کمونیست کارگری عراق باشد که بتواند روزی کاری کند که فعالیت این دوستان از خاک کردستان عراق متضمن سازش و باج دادن به کسی نباشد.

خلاصه کلام، موقعیت و مناسبات کومه له جدید در منطقه آشکارا دردناک تر از آن است که بشود با دفاعیاتی از نوع مطلب آقای ایلخانی زاده توجیهش کرد. این به یک فکر اساسی احتیاج دارد. دیر هم شده است.

چرا "کومه له"، چرا "جدید"؟

آقای ایلخانی زاده مساله ای را مطرح میکند که شخصا مدتی بود دنبال فرصتی برای اظهار نظر رسمی راجع به آن میگذشتم و این فرصت مناسبی است. موضوع اینست که من بکار بردن عنوان "حزب کمونیست ایران" را در اشاره به سازمان آقای ایلخانی زاده و یارانش درست نمیدانم و خودم بکار نمیبرم. عنوان کومه له هم بنظر من نیاز به صفاتی دارد نظیر "جدید"، "امروز"، "کنونی" و غیره که تفاوت آن را با کومه له دوران قبل از جدایی به ذهن بیاورد. این یک نظر شخصی است، موضع رسمی حزب ما نیست، اما آن را بعنوان روش درست به همه رفقای حزبی توصیه میکنم.

آقای ایلخانی زاده میپرسد چرا. بگذارید پاسخ بدهم:

در مقطع جدایی از حزب کمونیست ایران من نه از نظر حقوقی و نه از نظر سیاسی مشروعیت استفاده رفقای باقیمانده را در استفاده از این عناوین مورد سوال قرار ندادم. البته بسیاری از رفقا، بویژه در سطح رهبران و

کادرهای بالای کومه‌له آن روز، معتقد بودند وقتی اکثریت قاطع رهبری، سخنگویان اصلی و عمده کادرها و فعالین حزب و کومه‌له دارند جدا میشوند تا در حزب دیگری متشکل شوند، باقی گذاشتن نام و امکانات حزب کمونیست و کومه‌له برای اقلیت کوچکی که میمانند اصولی و منصفانه نیست. اما این بهرحال موضع من نبود. از نظر من این ما بودیم که جدا میشدیم و لذا آنها که میماندند، ولو یک اقلیت، هنوز در آن مقطع از نظر حقوقی حزب کمونیست ایران و کومه‌له بودند. از نظر سیاسی، مساله مبهم تر بود. روشن بود که با خروج چپ، توازن قوای سیاسی و عملی در سازمان باقیمانده به نفع جناح راست تغییر میکرد. اما چرخش فاحش به راست، تا چه رسد به یک گسست سیاسی و برنامه‌ای علنی و بنیادی از سنت چپ حزب و کومه‌له آن وقت، امری محتوم نبود. در رابطه با بحث مشروعیت و عدم مشروعیت سازمان باقی مانده در استفاده از این عناوین، از نظر من تصمیم و موضع دو نفر معین، ابراهیم علیزاده و عبدالله مهتدی، تعیین کننده بود. این دو رفیق از شخصیت های کلیدی حزب کمونیست بودند و چه در پیدایش و چه در سیر پیشروی آن نقش بسزایی داشتند. هر دو، بجز در آخرین مراحل، از مدافعان خط رسمی و مارکسیستی حزب بودند. عبدالله مهتدی بعلاوه با مباحثات مربوط به کمونیسم کارگری نزدیکی زیادی حس میکرد.

این دو تصمیم گرفتند با ما نیایند و در آن تشکیلات بمانند. مهم تر از این، هر دو علنا چه در پلنوم بیست و یکم و چه در اسناد علنی مقطع جدایی اعلام کردند که هدفشان حفظ حزب کمونیست و کومه‌له بر همان اصول نظری و عملی است که تا آن زمان بنیاد آن را تشکیل میداد. (تا آن حد که کوشیدند ما را کسانی تصویر کنند که وظیفه دفاع از نظرات خودمان و "باورهای مشترک" را به آنها سپرده و صحنه را ترک کرده ایم!). اگر در آن مقطع ابراهیم علیزاده و عبدالله مهتدی هم تصمیم می‌گرفتند با ما بیایند و یا راه سومی در پیش بگیرند، قطعا نه من و نه هیچکس دیگر در آن رهبری، آقای ایلخانی زاده و دوستانش در جناح راست را خبر نمیکرد تا مهر و عنوان و امکانات حزب و کومه‌له را تحویلشان بدهد. در چنان حالتی آنها که میماندند، اگر میماندند، دیگر حتی مشروعیت حقوقی هم نداشتند. در آن حالت، حتما راه دیگری برای حل و فصل مساله جدایی پیدا میکردیم. به همین ترتیب از نظر سیاسی هم اگر این دو رفیق در همان مقطع اعلام میکردند که حزب کمونیست پس از جدایی ما دست به یک چرخش و تغییر ریل سیاسی اساسی میزند، باز هم از نظر من مشروعیت فعالیت بعدی آن سازمان تحت نام حزب کمونیست ایران و کومه‌له زیر سوال میرفت. اما واقعیت اینست که آنها اعلام کردند میمانند و حزب و کومه‌له را بر همان مواضع نگه میدارند و راهشان را در همان مسیر ادامه میدهند. از نظر من این کافی بود. این رفقا حق داشتند تلاش کنند و حق داشتند موفق شوند.

اما وقتی معلوم شد که در عمل سیر دیگری در پیش گرفته‌اند و افق دیگری جلوی خویش قرار داده‌اند، وقتی معلوم شد که "باورهای مشترک" دیروز را دور انداخته‌اند، آنوقت دیگر از نظر سیاسی عمر این مشروعیت هم به پایان میرسد. سازمانی که امروز تحت نام کومه‌له یا حزب کمونیست ایران فعالیت میکند، دیگر فقط اسم آن جریان را یدک میکشد و این یک صحنه سازی صرف است.

حقیقت اینست که سازمان این دوستان چه از لحاظ نظری، چه از نظر سیاسی و تاکتیکی و چه از نظر پراتیکی علنا و رسماً به آن حزب و تاریخ و اصولش پشت کرده و آن گذشته را تحقیر میکند. این صرفاً یک ادعا نیست. نگاه کنید امروز چه میگویند و چه میکنند. حزب کمونیست ایران بعنوان حزبی علیه اردوگاههای رویزیونیستی و روایت های بورژوازی از سوسیالیسم بوجود آمد، امروز اینها رسماً و علناً اعلام میکنند که مساله این نیست که

"سوسیالیسم چه کسی واقعی است" بلکه بر سر متحد کردن پایه اجتماعی "چپ" است. اعلام فرموده اند که بحث ماهیت شوروی بحثی زائد و روشنفکرانه بوده است! حزب کمونیست ایران تعلق اساسی و استراتژیکی خود به جنبش شورایی را یک شاخص هویت سیاسی خود میدانست، دوستان کشف کرده اند که بحث شورا و سندیکا یک بحث عبث و انحرافی بوده که یک عده روشنفکر به جنبش کارگری و صد البته به خود آنها تحمیل کرده بودند. اکنون معلوم شده است که حزب کمونیستی وظیفه خاصی در هدایت و خط دادن به کارگران ندارد و باید به شیوه دهاتی ترین محافل چپ آستانه انقلاب ۵۷ از آنها بیاموزد. بار دیگر، به سیاق عقب مانده ترین جریانات پیشا-۵۷، مطالبات کارگری به وسع بورژوازی و "سطح رشد نیروهای مولده" گره زده شده و شعار ساده ۳۵ ساعت کار (تا چه رسد به سی ساعت) لابد به اتهام ذهنی و روشنفکری بودن در گلوی تشکیلاتشان گیر کرده. عملکرد و موقعیتشان را در عراق و کردستان دیدیم. در محیط اپوزیسیون ایران نیز وضع بهتری ندارند. روشن کردن و روشن گفتن تفاوت ها که سنت آن زمان بود، جای خود را به خیره کننده ترین و بی اصول ترین ائتلاف - بازی ها و تشکیل متنوع ترین انجمنهای تملق متقابل با هر جریان و محفل اپوزیسیون "چپ" و دموکراتیک داده است. در این میان یکبار دیگر راه و رسم همیشگی چپ ملی، مبنی بر رهبر تراشی و شخصیت سازی از شعرا و نویسندگان متوسط الحال و درویش مسلک و وطن پرست "داخل" هم باب شده است.

یک وجه برجسته چرخش و مسخ این جریان، نفرتش از تاریخ گذشته "خویش" است. بعضی خیال میکنند پشت کردن این دوستان به تاریخ حزب کمونیست و کومه له قبل از جدایی، ناشی از خصومت امروزشان با ماست و عکس العملی غیر سیاسی به تلخی های دوره جدایی است. حقیقت عکس این است، خصومتشان با ما انعکاس بیزاری شان از آن گذشته است. روایت سران امروز کومه له از آن گذشته روایتی به قدمت خود حزب کمونیست است. تصویر آقای ایلخانی زاده از خود و دوستانش بعنوان یک عده "فریب خورده و رها شده"، که تازه مبنای هشدارهای ایشان به رفقای حزب کمونیست کارگری عراق هم است، یک تصویر قدیمی است. این را بازجوها و سازمان "توابین" رژیم و در راس آن معروف کیلانه قبل از تشکیل حزب در سنندج جار میزدند. "یک عده روشنفکر کومه له را فریب داده اند". این روایت مضمون صدها برنامه رادیویی و مقاله نشریات حزب دموکرات بوده است. این روایت مضمون هشدارها و نصیحتهای مکرر اتحادیه میهنی و عزالدین حسینی و دیگر "دوستان کومه له" در جنبش خودمختاری طلبی در کل کردستان بوده است. این روایت مضمون تبلیغات و تحریکات هر روزه "دولت" کرد علیه ما و حزب کمونیست کارگری عراق است، این روایت از آغاز فرمول همه سازمانهای چپ قلابی و اردوگاهی ایران بوده است که با تشکیل حزب کمونیست ایران رویایشان برای تبدیل کردن "کومه له معصوم" به سازمان "کردها" در جبهه "خلقه های میهن ما" نقش بر آب شد. این روایت، که جناب ایلخانی زاده و شرکاء ظاهرا امروز به حقانیتش پی برده اند، روایتی ارتجاعی و ضد کمونیستی است. این فقط علیه آن تاریخ و علیه ما نیست، علیه چپگرایی در کومه له امروز نیز هست. این روایت قرار است نگرش و سیاست چپ در این سازمان را از پیش ممنوع و محکوم و منتفی کند.

در این چند سال متأسفانه این روایت از تاریخ حزب و کومه له به خط رسمی این جریان تبدیل شده است. نتیجتاً یک حفره ده ساله در تاریخ این جریان بوجود آمده. دوران ممنوع. دورانی که ظاهراً تشکیلات اصلاً وجود نداشته است، نشریه نداشته است، نظر نداشته است، رهبر نداشته، مرکزیت نداشته، کنگره و کنفرانس و پلنوم نداشته. عزم و امید و حقانیت نداشته. دورانی که سخن گفتن از آن و فکر کردن به آن ممنوع است و باید به

فراموشی سپرده شود. راستها روایت خود را به کرسی نشانده اند. اسناد آن دوران را باید سوزاند، و سوزانده اند. عکسها را باید رتوش کرد، و کرده اند. خانه ها را باید گشت و کتابها را یافت و دور ریخت، و ریخته اند. امروز این تنها انترناسیونال نیست که داشتن و خواندنش در مقر گرانقدر حومه سلیمانیه ممنوع است، بلکه بسوی سوسیالیسم و کمونیست و بولتن شوروی و اسطوره بورژوازی ملی و مترقی و غیره و غیره هم تحت سانسور است. عباراتی نظیر کمونیسم کارگری دیگر کفرند و زبان گوینده را میسوزانند. اگر این جماعت عزم کرده اند که خاطره آن حزب کمونیست ایران و آن کومه‌له را از اذهان محو کنند، اگر آن را دوران بیخبری و فریب خوردگی خود میدانند، اگر خودشان از آن تاریخ ننگ دارند و میخواهند دفنش کنند، چرا باید استفاده شان از نام آن حزب را مشروع شناخت؟

واقعیت اینست که عنوان حزب کمونیست، "قوطی بگیر و بنشان" ی است که خود ملی گرایان کرد در این سازمان بدست عده ای داده اند تا سرگرم باشند و احیانا مزاحم امر خطیر "دیپلوماسی مقر و رادیو" در مرکز عالم نشوند. همین.

عنوان کومه‌له چطور؟ کومه‌له امروز، کومه‌له کمونیست دوران حزب نیست. اما کومه‌له قبل از حزب هم نیست. سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان یک سازمان انقلابی چه بود که با روشن بینی و جسارت به یک رکن اساسی تشکیل حزب کمونیست ایران بدل شد و کومه‌له کمونیست را در تمایز با کومه‌له ملی گرایان و خلقیون شکل داد. آنچه که امروز میبینیم، یک کومه‌له جدید است. کومه‌له ای که شاید اگر راستها و مخالفین تشکیل حزب ۱۵ سال قبل پیروز شده بودند میساختند. یک سازمان خودمختاری طلب در کردستان ایران، که نمونه های مشابه آن در همه بخش های کردستان به وفور هست. بعنوان یک سازمان خودمختاری طلب، باید اینها را جدی گرفت. اما این سازمان، حزب کمونیست ایران و کومه‌له قدیم نیست. این را حتی (در واقع بویژه) نزدیک ترین موثلفین و یاران امروزشان انکار نمیکنند. هیچکس اینها را ادامه آن حزب و آن کومه‌له و مسئول اعمال و سیاستهای آن دوره نمیدانند. همه بدون استثناء، دوستی ها و دشمنی هایشان با حزب کمونیست ایران و کومه‌له قدیم را نه به این جریان، بلکه عینا به حزب کمونیست کارگری منتقل کرده اند.

بحث من یک بحث حقوقی نیست. بحثی سیاسی است. در این صحنه سازی نباید شرکت کرد. این دوستان هر اسمی میخواهند روی خود بگذارند، اما ما موظفیم در را بروی کسانی که به حقایق آن تاریخ علاقمندند باز نگاه داریم.

اولین بار در فروردین ۱۳۷۵، آوریل ۱۹۹۶، در شماره ۲۰ انترناسیونال نشریه حزب کمونیست کارگری ایران منتشر شد.